هو العلیم

حضور امام چه نقشی در اجرای احکام شرعی دارد؟

مرز کاربرد قاعده اشتراک در تعمیم تکلیف

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ باب عام و خاص ـ

جلسه هشتادوهفتم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

قاعده اشتراک و احتمال دخالت حضور در نظر عراقی

مرحوم عراقی در بیان قاعدهٔ اشتراک مطلبی دارند؛ ایشان می‌فرمایند: «آنچه را قاعدهٔ اشتراک الغاء می‌کند، خصوصیات فردیه است، نه خصوصیات صنفیه.»[1] به عبارت دیگر، مستمعین یا به عبارت آقایان، مخاطبین حقیقی، آنهایی که مخاطب حقیقی هستند؛ اما به عبارت ما، مستمعین و مقابلین با رسول خدا صلّی‌الله‌وآله‌وسلّم، اینها یک خصوصیات فردیه دارند که آن خصوصیات فردیه قطعاً در تعلق خطاب و تکلیف مدخلیتی ندارد و یک خصوصیات صنفیه دارند که آن حضور در زمان خطاب و حضور در مهابط وحی است. به فرمایش ایشان قاعدهٔ اشتراک خصوصیات فردیه را الغاء می‌کند؛ اما خصوصیات صنفیه را نفی نمی‌کند.

---

۱ نهاية الأفكار، ج ۲، ص ۵۳۵.

تفاوت خصوصیات فردی و صنفی مخاطبان

خصوصیات صنفیه عبارت است از حضور و بعضی از خصوصیات دیگری که به نوع آن افراد مدخلیت دارد، نه به فرد آنها؛ مثل خصوصیات قبیله‌ای، خصوصیات حضور و همین‌طور خصوصیات سِنّی و امثال‌ذلک که قاعدهٔ اشتراک اینها را نفی نمی‌کند. بناءً علیٰ هذا درصورتی‌که احتمال مدخلیت خصوصیات صنفیه را بدهیم، برای تشبّث به آن به‌جهت اندراج غایبین و معدومین تحت حکم دیگر مرجعی پیدا نمی‌کنیم. به عبارت دیگر، ما در اینجا اصلی نداریم تا غایبین و معدومین تحت این مستمعین و مخاطبین حقیقی در زمان خطاب قرار بگیرند.

همسویی تقریرات علامه طهرانی با نظر عراقی

نظیر همین مطلب از تقریرات مرحوم آقا ـ رضوان‌الله‌تعالیٰ‌علیه ـ که مستفاد از دروس مرحوم آقای خوئی است هم استفاده می‌شود.

ابهام تعمیم حکم با فرض دخالت حضور

مطلبی در اینجا هست که برای من خیلی جای

تعجب است و آن اینکه در تقریرات ایشان این‌طور آمده است؛ من هم نفهمیدم واقعاً منظور ایشان در اینجا چیست؟! اگر خطاب مختصّ به حاضرین است، در این‌صورت می‌توانیم حکم را به قاعدهٔ اشتراک به غایبین و معدومین تعمیم بدهیم. یعنی اگر خطاب اختصاص به حضور دارد، در اینجا آن خصوصیات فردیه الغاء می‌شود؛ ولی نفس حضور در اینجا برای تعلق خطاب مدخلیت دارد. اگر این‌طور باشد، یعنی خطاب به آن مستمعینی که پیغمبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم در میان آنها هست تعلق بگیرد؛ من‌باب‌مثال جنگی هست، مسئله‌ای هست که نفس حضور پیغمبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم یا امام علیه‌السّلام در آن قضیه مدخلیت دارد و حضور باید در آنجا لحاظ شود، ما در اینجا می‌توانیم به قاعدهٔ اشتراک حکم را به غایبین و امثال‌ذلک تعمیم دهیم.

ناسازگاری اختصاص حکم و تعمیم آن

من نفهمیدم که منظور فرمایش ایشان در اینجا چیست؟! اگر حکم به حاضرین اختصاص داشته باشد، دیگر تعمیمش اصلاً معنا ندارد؛ اصلاً جای

تعمیم در اینجا نیست. همین بیان مرحوم آقا ضیاء هم در اینجا می‌آید که ایشان می‌فرمایند: «اگر احتمال مدخلیت حضور در اینجا داده شود، نمی‌توانیم برای تعمیم حکم بالنسبه به غایبین و بالنسبه به معدومین به قاعده یا اصلی تمسک کنیم.»

الغای خصوصیات فردی در بیان علامه طهرانی

مرحوم آقاجان ـ رضوان‌الله‌تعالیٰ‌علیه ـ هم در اینجا همین بیان را دارند؛ بیان ایشان هم در این است که قاعدهٔ اشتراک در اینجا خصوصیات فردیه را الغاء می‌کند؛ اما آن خصوصیات صنفیه را که حضور است الغاء نمی‌کند. من‌باب‌مثال احتمال بدهیم که حضور پیغمبر در اینجا مدخلیت دارد و امثال‌ذلک. بنابراین به فرمایش مرحوم عراقی، برای تعمیم حکم از مخاطبین به غایبین و معدومین هیچ راهی نمی‌ماند الاّ [تمسک] به عموم ﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ یا عموم «المؤمنون» و امثال‌ذلک.

عموم آیات و شمول حکم نسبت به غایبان

اطلاقاتی که در این الفاظ هست یا عمومات و کلیاتی که در این الفاظ هست، بر اشتراک غایبین و

معدومین بالنسبه به تکالیف دلالت می‌کند. آن‌وقت ما دیگر باید در اینجا به اینها تمسک کنیم؛ ﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ عام است که هم غایبین را شامل می‌شود و هم حاضرین را شامل می‌شود؛ ﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوٓاْ﴾ عام است؛ هم شامل حاضرین می‌شود، هم شامل غایبین می‌شود. ایشان در اینجا مطلب را به این کیفیت بیان کرده‌اند.

نقد خلط دو مقام در بحث حضور

آنچه در اینجا به‌نظر می‌رسد، خلط بین دو مقام است:

احتمال ابتدایی دخالت حضور و قاعده اشتراک

مقام اوّل: احتمال مدخلیت حضور است به احتمال ابتدایی و به احتمال بَدوی. اگر این‌طور باشد، به قاعدهٔ اشتراک در اینجا مرتفع می‌شود و اگر بیان مرحوم آقا در اینجا ناظر به این جهت باشد، همان‌طوری‌که بیان مرحوم عراقی در اینجا ناظر به این جهت بود ـ حالا خلافش را عرض می‌کنم که چرا ناظر به این جهت هست ـ نفس حضور در اینجا چه دخالتی در ترتّب حکم نسبت به حاضرین دارد؟!

حضور در مجلس خطاب و خصوصیات فردی

یعنی اگر پیغمبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم به خطاب ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ یا به خطاب ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ یا به خطاب «یا أیها المؤمنون» در اینجا خطابی را به این افرادی که در کنارش نشسته‌اند و حضور دارند القاء کرده باشد ولی در مقابل او ده یا بیست نفر یا هزار نفر هستند، اگر ما در اینجا نفس حضور را فقط به این ملاک، یعنی فقط از نقطه‌نظر تخاطب مدّنظر قرار دهیم، قاعدهٔ اشتراک هم همین را الغاء می‌کند.

یعنی وقتی در جایی که مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی می‌فرماید که ما می‌توانیم به ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ و ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ و امثال‌ذلک برای اندراج غایبین و معدومین در تحت حکمی که به مخاطبین القاء شده است، تمسک کنیم، دیگر حضور و عدم حضور در اینجا چه نقشی دارد؟! همان خصوصیات فردیه در اینجا می‌ماند.

شما خصوصیات زیدیت و عمرویت را چطور با قاعدهٔ اشتراک الغاء می‌کنید؟ اشتراک مکلفین ـ چه

غایبین و چه حاضرین ـ در تکلیف واحد، وقتی که شما خصوصیات فردیه را الغاء می‌کنید، حضور و عدم حضور در اینجا چه نقشی دارد؟! اینکه دیگر فرقی نمی‌کند؛ چون شما برای اندراج غایبین به ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ و ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ متمسک شده‌اید و ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ و ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ در مورد عام در اینجا استفاده می‌شود.

نقش قرینه مقام در نفی دخالت حضور

یعنی استعمال ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ و «یا أیها المؤمنون» استعمال عام است و اصلاً لازم نیست برای اندراج غایبین تحت حاضرین به ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ تمسک کنیم. اصلاً حضور در اینجا دیگر مدخلیتی ندارد؛ چون خطابی که پیغمبر اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم با ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ می‌کند اصلاً رافع همهٔ این مسائل است. یعنی نفس قرینه مقامیهٔ ـ حالا نه قرینهٔ مقالیه ـ این خطاب در چنین مقامی به‌تنهایی رافع این احتمال است که اصلاً به‌طورکلی حضور و عدم حضور بر خصوصیات صنفیه مدخلیت ندارد.

عموم خطاب و مرجع ضمیر در آیه روزه

مقام دوم: مقامی که اصلاً حضور مانند خصوصیات فردیه است و همان‌طوری‌که خصوصیات فردیه ملغیٰ است، حضور و عدم حضور هم اصلاً ملغیٰ است و این در آنجایی است که خطابی شارع بالنسبه به حاضرین می‌کند، آن خطاب به ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ و ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ است؛ حتی به ﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾ است؛ یعنی حتی منظور از «کم» خطاب در ﴿أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ﴾ [فقط] مخاطبین نیستند؛ بلکه «کم» به ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ می‌خورد؛ چون ندا در مقام تخاطب است. در اینجا بین دو مقام خلطی شده است.

مقام ندا و ضرورت کاربرد الفاظ خطاب

تلمیذ: حتی قاعدهٔ اشتراک هم در اینجا کارگر نیست؟!

استاد: قاعدهٔ اشتراک هم در اینجا به‌درد نمی‌خورد. یعنی اصلاً قاعدهٔ اشتراک هم نیست. بنابراین منظور از «کم» خطابی که در اینجا هست

خطاب به حاضرین نیست؛ بلکه «کم» خطابی است که به ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ می‌خورد. مگر فراموش کرده‌اید که در باب التفات در مطول داریم که مقام ندا مقام تخاطب است[1] ؟! مثلاً اگر شما بخواهید شخصی را منادا قرار دهید، باید با الفاظ خطاب با او برخورد کنید، نه با الفاظ غیبت. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ مقام خطاب است؛ بنابراین آیا «... يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبلِكُم...» اصلاً [کتب علیهم] در اینجا معنا دارد؟!

فرض نبود مستمع و نادرستی ضمیر غایب

فرض کنید که اصلاً در مقابل رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم هم کسی نباشد؛ در واقع پیغمبر اکرم خودشان به‌تنهایی ایستاده‌اند و من‌باب‌مثال به ابن‌مسعود هم می‌گویند که: «آیه را بنویس» و هیچ شخصی و مستمعی در مقابل پیغمبر قرار ندارد، آیه می‌آید که: «... يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبلِكُم...» آیا اصلاً این درست است؟! از نظر

---

۱ المطول، ج ۱، ص ۱۳۱.

محاوره‌ای غلط است.

وقتی که متکلم در جایی ندا را به‌کار می‌برد، باید تبعات و متعلقات آن ندا را هم به الفاظ خطاب بیاورد؛ و اِلّا اگر نیاورد، التفات می‌شود. در باب التفات این است که فرض کنید...

شعر امیرالمؤمنین و التفات از غیبت به تکلم

اینها موصول را می‌گویند که مقام، مقام غیبت است. لذا آن‌طوری که یادم هست در این شعر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام:

أنا الذی سَمَّتنی امّی حَیدَرة *** ضَرغامُ آجامٍ و لَیثٌ قَسوَرَةٌ[1]

مقتضای روال محاوره‌ای این است که «أنا الذی سَمَّته» باشد؛ چون «الذی» در اینجا دلالت بر غیبت می‌کند. آن‌وقت حضرت در اینجا قائل به التفات شده‌اند. یعنی «من آن کسی هستم که مادرم من را حیدر نامید.» یعنی این «یاء» متکلم در اینجا «أنا» اوّل را تأکید می‌کند. آن‌وقت تفتازانی به حضرت اشکال می‌کند و می‌گوید که: «اگر از کلمات علی

---

۱ المطول، ج ۱، ص ۱۳۱؛ الأمالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳؛ دیوان امام علی علیه‌السّلام، ج ۱، ص ۲۱۶.

نبود، ما این را به علی نسبت نمی‌دادیم.[1]» یعنی مثلاً شاید رکاکتی[2] در این شعر هست و این حرف‌ها.

پاسخ به تفتازانی و نقش تأکیدی التفات

احمق! این «أنا» در اینجا برای تأکید آمده است که حتی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌خواهد این «حَیدَرة» بودن و این خصوصیت شجاعت را در خودش منحصر کند؛ لذا می‌گوید که: «اصلاً کسی مثل من این‌طور نیست.» یعنی حتی حضرت از مقتضای روال طبیعی برای تأکید به التفات افتاده است؛ اصلاً التفات یعنی همین؛ مقام التفات واقعاً مقام تأکید است، مقام دفع است، مقام رفع اشکال و ابهام و امثال‌ذلک است. ما از این قبیل زیاد داریم.

الغای حضور با قرینه مقام در خطابات عمومی

بنابراین خطاب به ﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوٓاْ﴾ باید با ﴿عَلَیۡكُمُ﴾ باشد و اصلاً نمی‌شود که با «علیهم» باشد. بنابراین چطور اینها در این قضایا گفته‌اند که «کم» در ﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَیۡكُمُ﴾ خطاب به نفس حاضرین است و اصلاً

---

۱ المطول، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲ لغت‌نامه دهخدا: «رکاکت: سستی و ضعیفی.»

دلالتی در این قضیه ندارد؟! بناءً علیٰ هذا مقامی که ﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ می‌گوید ـ به مقال کار نداریم به قرینهٔ مقامیه کار داریم ـ ﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوٓاْ﴾ می‌گوید، «یا أیها المؤمنون» می‌گوید و امثال‌ذلک مقام، مقامی است که اصلاً حضور مانند خصوصیات فردیه در اینجا بدواً و بتّاً ملغیٰ می‌شود.

احتمال جدی دخالت حضور امام در حکم

ما می‌توانیم کلام مرحوم آقا ـ رضوان‌الله‌تعالیٰ‌علیه ـ را فقط به این توجیه، توجیه کنیم ـ البته این توجیه در کلمات مرحوم عراقی نمی‌آید چون اصلاً جای توجیه ندارد ـ که خطاب گاهی از اوقات به‌نحوی است که ما حضور امام یا پیغمبر را در تعلق این خطاب دخیل می‌دانیم؛ اینجا محل شبهه است؛ یعنی صرف‌نظر از قاعدهٔ اشتراک، شک داریم که آیا این خطاب خصوص حاضرین است؟

اجرای حدود و نماز جمعه به عنوان موارد احتمال

یعنی الفاظ خطاب و عبارات به‌نحوی است،

خصوصیات خطاب به‌نحوی است که ما شک می‌کنیم من‌باب‌مثال حضور امام علیه‌السّلام در تعلق خطاب در اینجا مدخلیت دارد؛ مثل [اجرای] حدود که بنا بر قولی حضور امام در آنجا شرط است یا فرض کنید تشکیل صلاة جمعه که حضور امام در آنجا شرط است. حالا بعضی اصلاً حضور امام را شرط می‌دانند؛ یعنی حضور امام را در زمان حضور شرط می‌دانند و حتی این نوّاب عام را برای تشکیل صلاة جمعه کافی نمی‌دانند و تشکیل حکومت اسلام را حتی در آنجا کافی نمی‌دانند.

شبهه شرط حضور امام در تشکیل حکومت اسلامی

یا فرض کنید الفاظ و عباراتی که دلالت بر تشکیل حکومت اسلامی می‌کنند که اصلاً مسئله‌ای در اینجا هست؛ عباراتی که برای تشکیل حکومت اسلامی داریم عبارات مهمی هستند و من هنوز نتوانسته‌ام برای خودم این قضیه را حل کنم که آیا حکومت اسلامی (آن حکومت اسلامی واقعی) بدون زمان امام علیه‌السّلام اصلاً منعقد می‌شود یا نمی‌شود؟ آیا اصلاً دستور داریم یا نداریم؟ تابه‌حال

برای من چنین قضیه‌ای ثابت [نشده است]، یعنی با عبارات و الفاظی که از روایات و کلمات امام باقر و امام صادق علیهماالسّلام نسبت به مسائل مربوط به زید و امثال‌ذلک وجود دارند، حداقل این شبهه را در انسان ایجاد می‌کنند که ممکن است حضور در اینجا مدخلیت داشته باشد؛ این بحث در اینجا پیش می‌آید.

قرائن روایات و اختصاص احتمالی حکم به زمان حضور

احتمال دخالت صنف و اشتراک صنفی در اینجا هست که آیا همان‌طوری‌که افرادی که در زمان رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بودند و نفس حضور آن افراد نزد رسول خدا موجب القاء این خطاب بود، اگر اینها نبودند مثلاً در قبائل دوردست بودند من‌باب‌مثال در یمن، حبشه و امثال‌ذلک بودند، آیا این خطاب هم به آنها تعلق می‌گرفت یا نمی‌گرفت؟! این خیلی مسئلهٔ مهمی است؛ بحث خیلی اصولی‌ای است؛ عباراتی که از خطاب برمی‌آید؛ عباراتی که در حکومت اسلامی از ائمه علیهم‌السّلام آمده‌اند و قرائنی که در آنجا آمده‌اند این

مطلب را به ما می‌رساند که این قرینه شود بر اینکه پیغمبر اکرم که خطاباتی در این زمینه داشته‌اند مربوط به زمان حضور باشد.

تمسک به عام در شبهه مصداقی حضور

این‌طور که شد دیگر ما دلیلی نداریم بر اینکه به آن تشبّث کنیم. این مسئله است؛ یعنی عام و قاعدهٔ اشتراک دیگر در اینجا فایده ندارد؛ چون قاعدهٔ اشتراک در اینجا نمی‌آید تا مدخلیت حضور را ازبین ببرد همان‌طوری‌که مدخلیت مشخصات فردیه را ازبین برده است. یعنی اگر بخواهیم به قاعدهٔ اشتراک تمسک کنیم یا به ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ یا ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ تمسک کنیم، تمسک به عام در شبههٔ مصداقیه می‌شود.

احتمال عقلایی به عنوان شرط تمسک به اصول

اینجا آن محل بحث است. حالا ما توجیهی کرده‌ایم، گرچه مقرّرین و اعلام و امثالهم نسبت به این خصوصیتی که من عرض کردم متعرّض نشده‌اند؛ بلکه مسائل را یک‌کاسه کرده‌اند و فقط گفته‌اند که بدواً اگر مدخلیت حضور باشد قاعدهٔ

اشتراک مدخلیت حضور را ازبین نمی‌برد؛ مثل بقیهٔ تمسکات اصول نیش‌غولی![1] من‌باب‌مثال شما اصلاً در بیابان احتمال نجاست نمی‌دهید؛ ولی اینها می‌گویند که: «نه آقا، ما در این مکان احتمال می‌دهیم و به قاعدهٔ حل و قاعدهٔ طهارت و امثال‌ذلک تمسک می‌کنیم!» اصلاً نمی‌دانند که قاعدهٔ حل و طهارت و امثال‌ذلک مربوط به این مقامات نیست؛ بلکه مربوط به مقاماتی است که احتمال عقلائی جدّی برای نجاست و طهارت یا برای حل و حرمتِ یک مسئله مدّنظر است، نه در آنجایی که اصلاً احتمال [آن نیست].

مثال فرش محل درس و نبود احتمال نجاست

من‌باب‌مثال قاعدهٔ طهارت در فرشی که اینجا پهن کرده‌اند، جاری نمی‌شود؛ چون افراد بزرگ و پانزده سال به بالا روی این فرش می‌نشینند. آیا شما در اینجا احتمال نجاست بولیه می‌دهید که یکی از این افرادی که برای درس خواندن به اینجا آمده است روی این فرش ادرار کرده باشد؟! آیا صحیح است

---

۱ لغت‌نامه دهخدا: «نیش‌غولی: وهمی، خرافی.»

بگویید که ما در این فرض قاعدهٔ طهارت جاری کردیم و نماز عصر خواندیم؟! قاعدهٔ طهارت در اینجا نمی‌آید. اصلاً مکان مَدرَس و امثال‌ذلک این احتمال را نفی می‌کند و نیازی به قاعدهٔ طهارت و قاعدهٔ حل و امثال‌ذلک در اینجا نداریم؛ یعنی اصلاً موقعیت و قرینهٔ مقامیه، تمسک به این اصول را در اینجا نفی می‌کند.

مثال محل نگهداری کودکان و احتمال جدی نجاست

این اصول مربوط به جایی است که من‌باب‌مثال زمین خانهٔ بچه‌داری است و شما می‌بینید که بچه راه می‌رود و از زیر پایش هم آب جاری است، در اینجا می‌گویند که: «به اصول تمسک کنید»؛ تازه اگر دیدید، اگر هم ندیدید که هیچ. یا فرض کنید در جایی مثل مهد کودکی باشد که محل پرورش اطفال باشد و زمینه برای این احتمال عقلائیِ جدّی در اینجا وجود داشته باشد، در اینجا قاعده جاری می‌شود؛ اما به صرف اینکه مقام، مقام ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ و ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ امثال‌ذلک است اصلاً حضور در اینجا معنا ندارد تا بگوییم که اصلاً

مدخلیت دارد یا مدخلیت ندارد.

پرسش و پاسخ درباره ادله تشکیل حکومت

تلمیذ: ... الفاظ صریحی داریم که...

استاد: من‌باب‌مثال داریم که ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَ﴾، تشکیل صلاة جمعه یا فرض کنید امر به اقامهٔ حدود و امثال‌ذلک...

تلمیذ: اینها همه التزامات است؛ یعنی یک ادلّهٔ صریحه ما نداریم که ما بخواهیم این شبهه را در آن به‌وجود بیاوریم.

استاد: نه، اینها التزاماتی است؛ اما ادّله‌ای هم یا صریح و یا شبه صریح داریم بر اینکه یک نماز با حاکم عادل خواندن از نماز نزد حاکم فاسد...

تلمیذ: می‌شود شبهه‌ای که حضور در آن‌وقت مدخلیت ندارد.

استاد: کدام؟

تلمیذ: در همان نماز خواندن با امام عادل مدخلیت ندارد؛ چون این شبهه حضور مدخلیت امام

یا پیغمبر یا معصوم در اقامهٔ حکومت اسلامی در اینجا این است که خطاب، خطاب عام باشد، بعد ما اینجا شبهه کنیم: آیا حضور هست و در اینجا مدخلیت ندارد...؟

آیات امر به معروف و لزوم حکومت برای اجرای حدود

استاد: فرض کنید در خطابات امر به معروف و نهی از منکر دارد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ﴾[1] یا فرض کنید وقتی که می‌گوییم: ﴿يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾[2]، همهٔ مراتب امر به معروف و نهی از منکر را می‌گیرد حتی مراتبی که مثلاً به مسائل حکومتی مربوط است؛ فقط شامل صرف گفتار و بیان و امثال‌ذلک نمی‌شود؛ حتی مسئلهٔ حد و همهٔ اینها حتی [بالاتر] را شامل می‌شود. همهٔ اینها اصلِ سوق‌دهندهٔ تشکیل حکومت است؛ یعنی این یک اصل ارتکازی است بر اینکه لازمهٔ اقامهٔ حدود یا

---

۱ سوره نساء (۴)، آیه ۱۳۵.

۲ سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۴؛ سوره توبه (۹)، آیه ۷۱.

فرض کنید امر به معروف و نهی از منکر در همهٔ مراتبش، تشکیل حکومت اسلامی است. حالا لازم نیست که فرض کنید بگوییم: «﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ﴾ حکومت اسلامی تشکیل دهید.»

چنین عموماتی داریم؛ عموماتی داریم که فرض کنید دلالت بر امر به معروف و نهی از منکر دارند. از آن‌طرف می‌گوییم که آیا زمان حضور امام علیه‌السّلام در این امر به معروف و نهی از منکر شرط است که مبسوط الید است و می‌تواند هر کاری انجام دهد تا بالا ببرد یا اینکه حضور امام شرط نیست و خودمان تشکیل حکومت اسلامی بدهیم و با تشکیل حکومت اسلامی امر به معروف و نهی از منکر را تا آخرین مرتبه‌اش اجرا کنیم؟ این شبهه است؛ یعنی شبههٔ حضور امام برای تشکیل حکومت اسلامی یا عدم حضور امام مطلقاً؛ یعنی ولو اینکه در زمان غیبت باشد، وظیفهٔ ما به مقتضای امر به معروف و نهی از منکر تشکیل حکومت اسلامی است.

خطاب به مردم و نقش امام در اجرای حکم

تلمیذ: اگر منظور امام و پیغمبر باشند، هیچ‌وقت

مخاطب واقع نمی‌شوند که خداوند در قرآن به اینها دستور بدهد و مختص اینها باشد؛ در واقع خدا بگوید که: «فقط شما این کار را بکنید و مردم هم نباشند.»

استاد: نه، اصلاً خطاب به مردم است؛ یعنی مردم باید زمینه را آماده کنند. اگر مردم دنبال پیغمبر نمی‌آمدند که پیغمبر نمی‌توانست این کار را انجام دهد؛ یعنی در اینجا خطاب برای یک مجموعه آمده است که شما باید این کار را انجام دهید؛ شما باید اقامهٔ حد کنید. خُب سررشته و منشأ این کسی که اقامهٔ حد می‌کند باید به‌دست چه کسی باشد؟! آیا باید دست امام حاضر باشد؟! یا اینکه شما مردم بیایید این کار را انجام دهید ولو امام حاضر نباشد؟! من‌باب‌مثال یک نفر را در میان خودتان امام می‌کنید و بعد او دستور می‌دهد و شما انجام می‌دهید.

روایات هجرت به حکومت اسلامی

خطاب ﴿يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ و یا ﴿قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ﴾ عام است. آیات قرآن در این زمینه بسیار است. روایاتی هم در اینجا داریم؛ من‌باب‌مثال داریم که برای تشکیل حکومت اسلامی

باید چه کرد؛ کسی که در بلاد کفر است نماز و روزه‌اش قبول نیست و باید حتماً به حکومت اسلام بیاید و از بلاد کفر مهاجرت کند.[1] وجوب هجرت به مملکت اسلامی و امثال‌ذلک و نظیر این ادلّه‌ای که در اینجا داریم.

تمایز حکومت اسلامی و سرزمین مسلمانان

مملکت اسلامی به چه می‌گویند؟! آیا مملکت اسلامی فقط به آن مملکتی گفته می‌شود که افرادش مسلمان هستند؟! ما خیلی ممالک داریم که افرادش مسلمان هستند و همین اسلام ظاهری را دارند ولو اینکه حکومتش، حکومت کفر است. مگر حکومت ما در زمان سابق، همان زمان شاه حکومت اسلام بود؟! حکومت کفر بود، از کفر چه کم داشتیم؟! به

---

۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۵:

«و کتب علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام إلی محمّد بن سنان فیما کتب من جواب مسائله: **"... و حرّم الله عزّ و جلّ التّعرّب بعد الهجرة للرّجوع عن الدّین و ترک المؤازرة للأنبیاء و الحجج علیهم السّلام و ما فی ذلک من الفساد و إبطال حقّ کلّ ذی حقّ، لا لعلّة سکنی البدو. و لذلک لو عرف الرّجل الدّین کاملاً لم یجز له مساکنة أهل الجهل و الخوف علیه؛ لأنّه لا یؤمن أن یقع منه ترک العلم و الدّخول مع أهل الجهل و التّمادی فی ذلک."**»

بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۳۱:

«و روی الحسن عن النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم أنّه قال: **"من فرّ بدینه من أرض إلی أرض و إن کان شبرًا من الأرض، استوجب الجنّة و کان رفیق إبراهیم و محمّد صلّی الله علیهما و آلهما."**»

جهت اطلاع بیشتر به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۱۳۰ رجوع شود.

اسلام در اینجا کاری نداریم. آیا در زمان سابق آمدن به ایران واجب بود؟! برگشت همهٔ اینها به حکومت است؛ یعنی قوام یک مملکت به حکومت است؛ خطاب هم متوجه حکومت می‌شود. ما در اینجا چنین مسئله‌ای داریم.

احتمال شرط حضور در خطابات حکومتی

حالا از طرفی احتمال مدخلیت حضور در اینجا می‌رود؛ پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم که به حکومت اسلامی ترغیب کردند یا فرض کنید امر به امر به معروف و نهی از منکر آمده است یا التزاماتی که همه دلالت بر حکومت اسلامی دارند در چه زمینه و در چه ظرفی هستند؟! اگر احتمال مدخلیت حضور را در اینجا بدهیم، دیگر اصلی نداریم که قید حضور را در اینجا نفی کند.

محدودیت قاعده اشتراک در تعمیم احکام حکومت

بنابراین در اینجا نمی‌توانیم حکم را نسبت به غایبین تسرّی دهیم؛ پس روی این حساب دیگر می‌توانیم بگوییم که تشکیل حکومت اسلامی و امثال‌ذلک یکی از موارد احتمال مدخلیت حضور

است که در اینجا قاعدهٔ اشتراک و ﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلنَّاسُ﴾ و عموماتی که دلالت بر ایمان و امثال‌ذلک می‌کنند نمی‌توانند این مدخلیت حضور را بردارند و تمسک به اینها تمسک به عام در شبهات مصداقیه می‌شود. اما در آنجایی که مثل مرحوم عراقی به‌طورکلی نفی کرده‌اند، عرض شد که اصلاً زمینه برای چنین احتمال حضوری نیست. حضور در آنجا احتمالی مثل احتمالات خصوصیات و مشخصات فردیه است.

بحث نیابت و حضور ولی در اجرای حکم

تلمیذ: ... اگر ما در واسطه‌ها بگوییم یعنی کسی که واقعاً خودش را از جانب امام معصوم علیه‌السّلام مثلاً خلیفهٔ بلافصل و یا نایب خاص بداند همان‌طور که در غیبت صغریٰ بودند آن‌وقت اگر ما از حضوری باشیم یعنی به عوامل بشویم که این عوامل...

استاد: آن مسئلهٔ ولایت است.

تلمیذ: یعنی مثلاً من‌باب‌مثال که فرمودید تشکیل حکومت اسلامی، خب اگر کسی بتواند آن جربزه را داشته باشد.

استاد: از کجا؟! مگر دست کیست؟! اگر کسی می‌تواند، جربزه را داشته باشد که این عبارت برایش نمی‌آید که قیام نکرده است و قیام نخواهد کرد تا زمان ظهور الاّ اینکه...

تعمیم حکم از امام به ولی متصل به غیب

تلمیذ: از حضور چه برداشت می‌کنیم؟

استاد: منظور از حضور، حضور امام است؛ یا حضور امام یا حضور ولی، فرق نمی‌کند؛ حالا ما قاعدهٔ اشتراک را بالنسبه به ولی تسرّی بدهیم نه نسبت به کل مکلفین! بله، اگر این‌طور باشد، دیگر در اینجا اشکالی ندارد؛ اگر ولیّ‌ای باشد که متصل به غیب است، در اینجا فرقی نمی‌کند و اقتضاء آن حکم مثل [حکم] امام است.

مقصود از حضور رسول خدا و امام در محل وحی

تلمیذ: ... یک حضور داریم که حضور در مقام خطاب است که مستمعین ...

استاد: ببینید، منظور از حضور، اعمّ از رسول خدا و ائمه علیهم‌السّلام است. یعنی به عبارت دیگر حضور شخصی که وحی به او تلقی می‌شود؛ حالا ما

ائمه علیهم‌السّلام را هم مانند پیغمبر در اینجا درنظر می‌گیریم. بله، این در اینجا منظور است.

تلمیذ: اینها جزء... در خود مهابط وحی است.

دیدگاه استاد درباره وجوب نماز جمعه

استاد: بله، آنها همین‌طور است. البته در مورد نماز جمعه آنچه به نظر حقیرِ فقیرِ قاصرِ سراپا تقصیر می‌رسد این است که اختصاصی به زمان حضور ندارد و حتی اختصاص به حکومت اسلامی هم ندارد؛ اگر پنج مؤمن در یک دهی جمع شوند و یکی شرایط امامت را داشته باشد، واجب است که اقامهٔ نماز جمعه کنند.

تزاحم مصالح و مفسده مانع اقامه نماز جمعه

البته در اینجا مسئله‌ای هست و آن اینکه مسئلهٔ **الأهم فالأهم** پیش می‌آید و اگر یک‌وقت مفسده‌ای در اینجا باشد، آن مفسده جلوی این کار را می‌گیرد. فرض کنید اگر بخواهیم قضیه را عملی کنیم، دیگر کار تمام است! می‌گویند که: «همین یک چیزشان مانده است که حالا آمده‌اند نماز جمعه درست کرده‌اند!»

اقامه نماز جمعه بدون شرط حکومت اسلامی

اما از نظر شرعی آنچه به‌نظرم می‌رسد این است که اگر در جایی مفسده نباشد و احتمال فسادی نرود حتی با نقل و... اگر پنج نفر در هر جایی باشند؛ کویر لوت هم که شده یا در کره ماه هم که شده است که اصلاً نه حکومت اسلامی هست و نه حکومت غیر اسلامی، در واقع هیچ‌کدام از اینها نیست، در آنجا باید نماز جمعه اقامه شود. در مسئلهٔ نماز جمعه از آقا هم جلوتر رفتیم و ایشان حتی حکومت اسلامی را هم مدخلیت می‌دانند.

تأکید پایانی بر وجوب تعیینی نماز جمعه

تلمیذ: ... شرایط دیگر وجوب تخییری نداریم.

استاد: نه دیگر، آن تعیینی است.

أللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد